

حرف درشت

خلاصه وضعیت شهرداری تهران به زبان ساده

● **بوریا عالمی:** هم‌زمان با پنجشنبه آخر سال، فاتحه شهرداری تهران خوانده شد. طبق شنیده‌ها، به «غده پانکراس» محمدعلی نجفی در این مدت فشار زیادی آمده و نجفی گفته از چند جهت تحت فشار بوده است؛ یک جهت از بالا که می‌گفتند پرونده اقتصادی شهرداری‌های سابق را کاری نداشته باشید. یکی از وسط که گویا ه‌لش داده بودند نباید شهردار بشود و او خودش راضی نبوده. یکی هم از پایین که به پانکراسش فشار آمده است.

همچنین طبق اخبار رسیده، محسن هاشمی دوست دارد شهردار بشود. خود ما هم وقتی بچه بودیم دوست داشتیم پلیس بشویم که بابایمان قول داد وقتی بزرگ شدیم برایمان پاسگاه بزند. او همین‌رو بعید نیست محسن هاشمی که الان شهردار شورای شهر است، بخواهد شهردار تهران هم بشود.

اما چرا نجفی قبول کرد شهردار پایتخت بشود، وقتی معلوم است که شهرداری پایتخت بیشتر از گل آبدادن است؟ تاریخ ثابت کرده همه شهرداران تهران در دوران شهرداری‌گری‌شان یک دسته‌گلی به آب داده‌اند.

از طرف دیگر شورای شهر تهران در طول گذشته طوری درباره استعفای نجفی عمل کرد که ما وقتی مدرسه می‌رفتیم و معلم می‌رسید کار کی بود، عمل می‌کردیم؛ یعنی همه اول تذکب می‌کردیم، بعد می‌انداختیم گردن بغل‌دستی، سپس می‌گفتیم کار صبحی‌ها بوده است.

اما مسجدجامعی که نماینده مردم تهران برای گشت‌زدن در تهران در روزهای جمعه است، بعد از مدت‌ها توانست حرفی را که دیگران نمی‌توانستند بزنند، بزند. او گفت: شهردار تهران استعفا کرده است! و کار را برای شورای شهری‌ها که توی رودروایی مانده بودند ساده کرد.

آگاهان معتقدند اگر نجفی از شهرداری برود، محسن هاشمی بر اساس قانون نزدیکی (یعنی هر کسی به صندلی نزدیک‌تر است) روی صندلی شهردار خواهد نشست و از آن‌ور چمران می‌پرد توی شورا.

کسانی که بچه‌محل چمران بودند می‌گویند چمران این‌طرف، همه لیست‌امیدی‌های شورا آن‌طرف که آدم وقتی به شورای شهر نگاه می‌کند، عملاً باید این حرف را ببذیرد و بذیرفتن همین امر سبب افسردگی بخشی از جامعه خواهد شد!

روزنامه شتر

www.sharghdaily.ir

پنجشنبه ۲۴ اسفند ۱۳۹۶ • ۲۶ جمادی‌الثانی ۱۴۳۹ • ۱۵ مارس ۲۰۱۸ • سال پانزدهم • شماره ۳۱۱۰ • ۱۶ صفحه اذان ظهر تهران ۱۳:۱۲ • اذان مغرب ۱۸:۳۰ • اذان صبح فردا ۵:۴۱ • طلوع آفتاب ۶:۱۴

روزنامه‌فرا

fardashargh@gmail.com

کارتون خواب

جلال پیرمرز آباد

وزیر جهاد کشاورزی: مشکل تامین کالاهای اساسی نداریم



روزانه ۰۰۰/۰۰۰/۵ ریال برداشت کنید



افزایش سقف برداشت وجه

برروی خودپردازهای بانک مسکن

از ۲۵ اسفند ۹۶ لغایت ۱۵ فروردین ۹۷

فقط برای کارت های داخلی شتابی

یادبود

در ستایش «استفان هاوکینگ»



عبدالرضا ناصر مقدسی

متخصص مغز و اعصاب

کرد و نشان داد حتی سیاهچاله‌ها نیز تاریک تاریک نیستند. هاوکینگ گرچه روی صندلی چرخدار نشسته بود، اما با ذهن خود تمام کیهان را طی کرد. فراتر از همه اینها اما هاوکینگ یک الهام‌بخش و مشوق انسان‌ها بود. همه ما در بسیاری از برهه‌های زندگی از رسیدن به هدفی که داریم و باید برای آن تلاش کنیم مایوس می‌شویم و کنار می‌کشیم. تلاش‌هایمان را متوقف می‌کنیم و این‌گونه خود را به روزمرگی می‌سپاریم. به‌خصوص اگر یک بیماری، نقصانی نیز برای ما به‌وجود آورد این موضوع دوچندان خواهد شد. هرروز در کلینیک وقت زیادی از وزیت‌ها به این موضوع اختصاص می‌یابد تا به بیماران یاد بدهیم که بیماری مانعی برای پیشرفت نیست و شما باید به داشته‌هایتان توجه کنید و هویت خود را با نداشته‌هایتان یکی نکنید. از منظر یک پزشک، کسی مثل هاوکینگ بهترین مثال برای تحقق این

دیدگاه

فساد جرم نیست!

محمود خیرخواه

مقدمه بی‌ربط اول: مثلی است معروف که بیماری چون کوه می‌آید و چون کاه می‌رود.

مقدمه بی‌ربط دوم: بعضی بر این باورند که سیستم‌های مبتنی‌بر اعتماد، پیامدی جز فساد ندارند.

مقدمه بی‌ربط سوم: نقل است که مبادا به کارآفرینان بی‌حرمتی شود که اگر شود، برکت از سرزمین شما دور می‌شود.

مقدمه بی‌ربط چهارم: مثلی است نه‌چندان معروف که ابتدا اطمینان، بعد اعتماد.

شبیه یک خواب و شاید هم یک رؤیا، جریانی با عنوان مبارزه با مفاسد اقتصادی به راه افتاد که به دنبال ریشه‌کن‌کردن فساد در کشور است، اما...

اما کسی نگفت که:

• فساد امروز، نتیجه چندین‌سال بی‌توجهی است و اتفاقی یک‌شبه و یک‌ساله نیست.

• مبارزه امری است بطنی و مستمر نه یک‌روزه و یک‌ساله.

• این کار نیاز به ابزار و اندیشه هم دارد نه فقط بگیروببند.

• فساد معلول است و بی علت باشد!

• نمی‌توان میچ‌گاه در هیچ‌جا فساد را ریشه‌کن کرد.

• و...

و کسی نگفت مبارزه با آن شیوه دارد. کسی نگفت مبادا‌کاری شود که کارآفرینی به جرم گناه نکرده به بند کشیده شود و...

و حتی کسی نگفت آنچه می‌شود مبارزه نیست که اگر بود دوباربر و ۱۰برابر نمی‌شد.

قصه‌های شهر

راه‌های رسیدن به خدا

در دوران نوجوانی پزشکی را می‌شناختم که از متخصصان خوب امراض استخوانی بود. اصلا دلیل آشنایی من با او این بود که یک روز صبح از خواب بیدار شدم و با کمال تعجب دیدم که نمی‌توانم راه بروم.

این طوری شد که راهنما به مطب ایشان افتاد و دیدیم کرورکرور بیمارانی دارد که معتقدند دستش شفاست؛ یعنی کافی است دستش را روی زانوئ ی‌بادکرده‌شان بگذارد یا دست خشک‌شده‌شان را بالا و پایین کند تا حالشان خوب شود. خودش اما عقیده داشت علت این ماجرا خلق خوشش است؛ اینکه با مهربانی آدم‌ها را می‌یابد و درد‌دل‌هایشان را با دقت گوش می‌کند. پزشک فوق‌الذکر اصلیتش کلیمی بود. سال‌ها بعد به علت علاقه به آواز‌های کلیسای کاتولیک، مسیحی شد. از عادات خوشش این بود که در ایام ماه رمضان هنگام افطار، در سالن انتظار مطبش چای و خرما و نان و پنیر می‌گذاشت تا اگر روزه‌داری بین بیماران هست بی‌افطار نماند. مراجعانش هم طبف‌های مختلفی از مردم بودند؛ از بیماران شهرستانی که از صبح زود برای گرفتن نوبت می‌آمدند تا فلان دکتر که عقیده داشت باید بی‌نوبت وزیت شود تا دختر مرحوم آیت‌الله طالقانی که از همان زمان هم به نظر من جزء رجب به حساب می‌آمد! از جمله بیمارانش روحانی‌ای بود که هر ماه از شهر قم خودش را می‌رساند و به ضرس قاطع عقیده داشت که دکتر مسلمان است. هربار هم که این جمله را می‌گفت و دکتر به سابقه دینی‌اش اشاره می‌کرد، ایشان سری تکان می‌داد و می‌گفت: نخیر، شما خودت نمی‌دانی، مسلمانی. چندسال بعد این پزشک دار فانی را وداع گفت، اما باخبر بودم که آن روحانی تا چندین‌سال بعد، از قم به قبرستان کاتولیک‌ها می‌آمد. سر مزار دکتر کلیمی‌زاده می‌نشست و برایش به زبان عربی فاتحه می‌خواند. احتمالا آن روحانی هم عزیزدل برادری بود که اعتقاد داشت راه‌های رسیدن به خدا بی‌شمارند. در این آخرین پنجشنبه سال، با دلی بزرگ، آمرزشی برای همه رفتگان راه و پویندگان راه‌های بی‌شمار بخواهیم.



گیتی صفرزاده

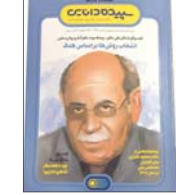
از بالای پیک بن

لندن شهر بی‌نوستالژی

آزاده شمس

بر خیابان ابوریحان کمی پایین‌تر از «شیرینی فرانسه» تا همین یکی، دو سال پیش خانه‌ای بزرگ و دوطبقه قرار داشت که به سبک خانه‌های پهلوی ساخته شده بود و نمای آجری و ستون‌های بلند و بالکن‌های گرد و پنجره‌هایی بزرگ داشت، اما خانه سال‌ها خالی و به حال خود رها شده بود. از آنجا که خانه نزدیک محل کارم قرار داشت، هر روز که از کنارش عبور می‌کردم، برایش هزار رؤیا می‌بافتم که اگر چمدانی بر از بول داشتم خانه را می‌خریدم و بازسازی‌اش می‌کردم. کافه، مرکز فرهنگی، مهمانسرا و تحریریه جز، کاربری‌های خیالی خانه بود، اما یک روز صبح، تنها دیوارهای دور خانه و حیاطش باقی ماند و خود خانه با آن همه زیبایی و قصه که در دل داشت، با خاک یکسان شد؛ چنان‌که گویی از اول چنین عمارتی وجود نداشته است. تا مدت‌ها هربار که از کنار خانه عبور می‌کردم، حس عجیب ته دلم پیدا می‌شد؛ حس شبیه وقتی که آدم جای خالی دندان تازه‌کشیده را با زبان لمس می‌کند. این حس را وقتی اولین‌بار از کنار جای خالی ساختمان پلاسکورد می‌شدم، هم داشتم. فکر می‌کنم اسم این حس غریب فقدان، «نوستالژی» باشد؛ همان که میرجلال‌الدین کزازی مترادف فارسی‌اش را «تاسه» می‌داند و درواقع نوعی اندوه برای گذشته‌ای است که از دست رفته. تهران انگار لبریز از این حس است؛ حس نوستالژی برای گذشته‌ای که از دست رفته و تک‌توک نمادها و سمبل‌های باقی‌مانده‌اش هم یکی‌یکی در حال از‌دست‌رفتن است. اما لندن از این نظر انگار نقطه مقابل تهران است؛ شهری که عجیب به گذشته‌اش بند کرده و ول‌کن نیست. یادم هست اولین‌بار که پا به این شهر گذاشتم، با آنکه شنیده بودم لندن شهر بناهای قدیمی و با‌هم‌ها شیروانی سرخ است، باز هم شوکه شدم که مگر می‌شود که شهری اروپایی این‌قدر کهنه و قدیمی باشد. انگار این شهر به‌خوبی قدر گذشته‌اش را می‌داند و برای حفظش تلاش می‌کند و برای همین فکر نمی‌کنم مردم این شهر حس از نوستالژی برای گذشته شهرشان را تجربه کنند و دل‌تنگ تصویری قدیمی از میدان یا حتی خانه‌ای قدیمی در شهرشان شوند که حالا دیگر نیست. صحنه‌ای که در تهران تصویری عادی و روزمره است و در لندن هرگز ندیده‌ام، تصویر خراب‌کردن یک خانه و حتی ساخت‌وساز در دل شهر است. چیزی که در این شهر معمول است، «بازسازی» است. مثل ما تیشه به ریشه نمی‌زنند و از نو نمی‌سازند، تا جایی که می‌شود، بناها حفظ می‌شوند و تنها از درون بازسازی می‌شوند و مطابق نیازهای روز تغییر می‌کنند. دانشگاهی که در آن درس می‌خوانم در سال ۱۸۹۴ تأسیس شده و بخش اصلی ساختمان قدیمی که ساعتی زنگ‌دار هم بر بامش هست، با هر سختی‌ای که بوده حفظ شده و بخش‌های دیگر بعدا به آن اضافه شده است تا دانشگاه قدمتش را به رخ دیگران بکشد. در تهران، خانه ۴۰ ساله دیگر کلنگی محسوب می‌شود و اینجا خانه‌های صدساله با یک refurbished یا بازسازی، نو می‌شوند و سیستم گرمایش و طراحی داخلی تازه‌ای می‌یابند و زندگی در آنها عادی و معمولی است. این حفظ گذشته، محدود به حفظ کالبد شهر نیست؛ یعنی تنها حفظ‌کردن بناها یا غاصری مانند کیوسک‌های پست و تلفن یا وسایل خانه مثل پرده و مجسمه و تابلو و ظروف قدیمی نیست که شهر را بی‌نوستالژی و متصل به گذشته می‌کند، بلکه گویی نوعی هویت یا یک خط ممتد از گذشته در جان شهر جریان دارد؛ رستوران‌هایی که سال‌هاست رستوران‌اند، خیابان‌کشی‌هایی که سال‌هاست تغییر نکرده، میدان‌هایی که نام تازه پیدا نکرده‌اند، کافه‌هایی که حتی صندلی‌هایشان را تغییر نداده‌اند و انکار عجله‌ای برای گذر از وضع موجود در این آدم‌ها نیست و همه به دنبال یافتن اشیای تازه نیستند. این نگاه را جز در معماری و سبک چیدمان خانه‌ها، حتی در سبک لباس‌پوشیدن آدم‌ها هم می‌شود دید، فکر می‌کنم سخت باشد در لندن بگویید این مدل کت و شلوار یا کلاه قدیمی است یا این‌جور دامن یا پیراهن دیگر مد نیست. هنوز پولپورهای بافتنی کلفتی را که در عکس‌های قدیمی پدرهایمان بر تشان دیده‌ایم، مردان این شهر می‌پوشند. البته بخشی از مردم خواهان خانه‌های مدرن‌اند و این خانه‌ها هم مشتری‌های خاص خودشان را دارند، اما به نظرم حتی در طراحی بخش‌های مدرن شهر هم، نوعی هماهنگی با گذشته وجود دارد و در طراحی ساختمان‌های چندین‌طبقه از المان‌های معماری قدیمی مثل مدل بالکن‌ها و پنجره‌ها الهام گرفته شده و جز آن ساختمان‌های مدرن چنان در بافت قدیمی تپیده شده‌اند که همچنان گذشته نقش اصلی را در شهر بازی می‌کند و شهر این احساس را می‌دهد که انکار آدم‌ها در روزگار خود رها نشده‌اند. اگرچه مدرنیته و تهیایی انسان‌ها دامن مردمان این گوشه از جهان را هم سخت گرفته، اما چیزی که من در این شهر دیده‌ام، نوعی تعلق به گذشته است که انکار آدم‌ها را از گمگشتگی می‌رهاند.

پیشنهاد نوروزی



اشاره کرده است. در بخش روان‌شناسی اجتماع، مجموع نظرات شش روان‌شناس با گرایش‌های مختلف سیاسی در مقاله‌ای با عنوان «نیاز به تکرر، کنار هم جمع شده است. این شماره در ۲۵۶ صفحه و با قیمت ۱۲ هزار تومان منتشر شد.

در این شماره مجله خواند، گفت‌وگو با دکتر نوربالا است که به این سؤال پاسخ داده: «چرا با همدیگر تفاهم نداریم؟» برای افزایش شاذکامی ملی پیشنهادهایی هم از سوی دکتر گلزاری مطرح شده که به مقالات «داینر» و «سلیکمن» برای سیاست‌گذاران و مدیران اجرایی کشورها

سپیده دانایی بهمن و استفاده‌منه‌منشتر شد. در شماره ۱۱۳ و ۱۱۴ این ماهنامه نظری و تحلیلی، این‌بار عکس جلد به دکتر علی دلاور، پیش‌کسوت علم آمار و روان‌سنجی، اختصاص یافته که درباره انتخاب روش‌ها بر اساس هدف سخن گفته است. گفت‌وگوی دیگری که می‌توان